

Mead, Michelle  
 ریچل میڈ  
 978-800-182-361-9  
 The Glistening Court  
 ریچل میڈ  
 ۲۲ ۲۵۶۸۱  
 ۸۱۶۱۷/۸  
 ۱۰۲۴۹۶۶۰/۱

# دربار درخشان



روزان بلوری

نویسنده: ریچل میڈ

مترجم: روزان بلوری



کتابسرای تندیس

این کتاب در اختیار شما قرار گرفته است. لطفاً آن را در جای مناسب نگاه دارید و از دست دادن آن را پیشگیری کنید. اگر این کتاب را به دیگران هدیه دهید، لطفاً نام کتابسرای تندیس را روی آن درج کنید. این کتاب به صورت رایگان در دسترس شما قرار گرفته است. لطفاً از دست دادن آن را پیشگیری کنید.

## فصل اول

هرگز قصد نداشتم زندگی کس دیگری را بدزدم. واقعاً می‌گویم، در نگاه اول، فکر نمی‌کردید زندگی قدیمی‌ام ایرادی داشت. جوان و تندرست بودم. دوست داشتم فکر کنم باهوشم. به یکی از اشرافی‌ترین خانواده‌ها در آسفرید<sup>۱</sup> تعلق داشتم، خانواده‌ای که اصل و نسب‌شان به بنیان‌گذاران مملکت بازمی‌گشت. مسلماً اگر ثروت خانواده‌ام از بین نمی‌رفت، ممکن بود عنوانم معتبرتر باشد اما این مسئله به آسانی قابل حل بود. تنها کاری که باید می‌کردم این بود که ازدواج خوبی کنم.

و مشکلاتم از همین‌جا شروع شد.

بیشتر نجیب‌زادگان، اولاد روپرت<sup>۲</sup>، کنت نخست راتفورد<sup>۳</sup>، قهرمان کبیر آسفرید را تحسین می‌کردند. قرن‌ها پیش کمک کرده بود این سرزمین را از چنگ وحشی‌ها بیرون بکشند، بدین طریق کشور عظیمی را که امروزه از آن لذت می‌بردیم، شکل داده بود؛ اما نجیب‌زادگان اندکی کمبود دارایی‌ام را به خصوص در این دوره تحسین می‌کردند. خانواده‌های دیگر با بحران‌های مالی خود مبارزه می‌کردند و صورتی زیبا با عنوانی رفیع، دیگر آن جذابیت قدیم را نداشت.

به معجزه‌های نیاز داشتم و آن هم خیلی سریع.

«عزیزم، معجزه شده.»

---

1. Osfrid  
2. Rupert  
3. Rothford

درحالی که افکار تیره‌ای در سرم می‌چرخیدند، به کاغذدیواری‌های نقش برجسته‌ی مخمل تالار رقص چشم دوخته بودم. پلک زدم، توجهم را دوباره معطوف مهمانی پرسروصدا کرده و روی نزدیک شدن مادر بزرگم تمرکز کردم. با اینکه صورتش چین و چروک داشت و موهایش سفید یکدست بود، مردم همیشه می‌گفتند بانو آلیس ویتور چه زن خوش‌قیافه‌ای بود. با این حرف موافق بودم، با این حال بی‌اختیار متوجه شدم انگار در سال‌های بعد از فوت والدینم، بیشتر پیر شده بود اما درست در همین لحظه صورتش طوری بشاش شد که مدت‌ها بود آن را به این شکل ندیده بودم.

«چطور مگه مامان بزرگ؟»

«یه پیشنهاد داریم. یه پیشنهاد. اون دقیقاً همونیه که آرزو داشتیم. جوونه، ثروت کلانی داره، اصل و نسب خونوادگی‌اش مثل تو معتبره.»  
این آخرین مورد، غافلگیرم کرد. رقابت با آبا و اجداد مقدس روپرت دشوار بود. «مطمئنی؟»

«کاملاً. اون... پسر عموته.»

به ندرت پیش می‌آمد زبانم قاصر شود. لحظه‌ای تنها چیزی که می‌توانستم به آن فکر کنم، پسرعمویم پیتر<sup>۱</sup> بود. سنش دو برابر من... و متأهل بود. طبق قانون وراثت اگر من بدون داشتن فرزندی می‌مردم، عنوان راثفورده به او می‌رسید. هر وقت توی شهر بود، سر می‌زد و حالم را می‌پرسید.

کمی آرام شدم و سرانجام پرسیدم: «کدومشون؟» گاهی واژه‌ی «پسرعمو» سرسری به کار برده می‌شد و اگر به اندازه‌ی کافی در شجره‌ی خانوادگی به عقب برمی‌گشتید، نیمی از اشراف آسفریدی با نیمه‌ی دیگر فامیل بودند. منظور او می‌توانست هر مردی باشد.

«لیونل بلشایر<sup>۲</sup>. بارون اشبی<sup>۳</sup>.»

سر تکان دادم. او را نمی‌شناختم.

1. Peter
2. Lionel Belshire
3. Ashby

بازویم را در بازویش انداخت و مرا به سمت دیگر تالار رقص کشید، از میان بعضی از قدرتمندترین افراد شهر عبور کردیم که سرتاسر در ابریشم و مخمل مزین شده با مروارید و جواهرات پوشیده شده بودند. بالای سرمان، چلچراغ‌های بلوری تمام سقف را پوشانده بودند، گویی میزبان‌هایمان سعی داشتند دست ستارگان را از پشت ببندند. زندگی در میان اشراف آسفرود<sup>۱</sup> این‌گونه بود.

مامان بزرگ سرش را به طرفم خم کرد تا آهسته‌تر صحبت کند. «قدیم‌ها من و مادر بزرگش هر دو بانوهای محفل دوشس سمفورد<sup>۲</sup> بودیم. اون فقط یه بارونه.» به کلاه کشفای مروارید نشانی که بر سر داشت، دقت کردم، وضع مناسبی داشت اما حداقل دو سالی می‌شد که از مد افتاده بود. پولمان را برای لباس‌های من خرج کرده بود. «با این حال نژادش خوبه. اصل و نسبش از یکی از پسرهای کم‌اهمیت‌تر روپرت می‌آد، با این حال شایعه شده بود که ممکنه روپرت واقعاً پدرش نبوده باشه. هرچند مادرش اشراف‌زاده بوده، بنابراین به هر حال اوضاع‌مومن خوبه.»

هنوز سعی داشتم هضمش کنم که جلوی پنجره‌ای ایستادیم که از کف تا سقف می‌رسید و به چمنزار هارلینگتون<sup>۳</sup> مشرف بود. مردی جوان کنار زنی همسن مادر بزرگم، ایستاده بود و با صدای آهسته صحبت می‌کردند. وقتی ما رسیدیم، هر دو با اشتیاق سرشان را بالا آوردند.

مامان بزرگ دستم را رها کرد. «نوه‌م، کنتس راثفورده. عزیزم، ایشون بارون بلشایر و مادر بزرگشون، بانو دوروثی<sup>۴</sup> هستن.»

لیونل خم شد و دستم را بوسید و مادر بزرگش هم کرنش کرد. احترامش نمایشی بود. چشمانی نافذ سر تا پایم را با دقت واریسی کردند. اگر ادب اجازه می‌داد، فکر می‌کنم دندان‌هایم را هم بررسی می‌کرد.

درحالی که لیونل قامتش را راست می‌کرد، رو به او کردم. او کسی بود که باید

1. Osfro
2. Samford
3. Harlington Green
4. Dorothy